

نجف دریابندری از نگاه مینوی

محمد دهقانی*

نجف دریابندری را علاقه‌مندان به فلسفه و تاریخ و ادبیات غرب غالباً از راه ترجمه‌های شیوایش می‌شناسند. او را باید از معدود مترجمان بسیار توانایی به شمار آورد که در نیم قرن اخیر ظهور کرده‌اند و علاوه بر این که منظر تازه‌ای از فرهنگ و ادبیات غرب را به روی ما ایرانیان گشوده‌اند، غنا و توانایی زبان فارسی را هم تا حد زیادی افزایش داده و ثابت کرده‌اند که فارسی فقط زبان شعر و افسانه و عاطفه و هیجان نیست؛ فلسفه و منطق و رمان و تاریخ و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و روانشناسی و اصولاً هر آگاهی و دانش دیگری را هم می‌توان با این زبان به روشنی و سلاست بیان کرد. همچنان که فارسی‌زبانان قرن‌های دهم تا چهاردهم میلادی و امداار مترجمان بزرگی چون بلعمی و ناصر خسرو و نصرالله منشی و رشیدالدین فضل‌الله و نظایر این‌ها بودند، فارسی‌زبانان امروز هم به حقیقت مدیون مترجمانی چون ابراهیم یونسی و محمد قاضی و احمد آرام و عباس زریاب خوبی و نجف دریابندری و چند تنی دیگر از این دست‌اند.

اما، به گمان من، دریابندری پیش از آن که مترجم باشد نویسنده قهاری بود و در ترجمه‌هایش هم فراتر از مترجم رفتار می‌کرد و در عین وفاداری به جوهر متن و سبک و سیاق کلی آن، در حقیقت متن را نه ترجمه بلکه از نو به فارسی تألیف می‌کرد. مترجم توانا و راستین یعنی همین؛ یعنی کسی که نه واژه‌ها و جمله‌ها بلکه کل ساختار متن را نه از زبانی به زبان دیگر بلکه از فرهنگی به فرهنگ دیگر ترجمه می‌کند. ترجمه‌های دریابندری

* پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی، کتابخانه مینوی وابسته به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
maddeghani@yahoo.co.uk

غالباً چنان است که گویی نویسنده خود، یکباره ایرانی شده و کتابش را به شیواترین شکلی از نو به زبان فارسی تألیف کرده است. اگر همینگوی اصلاً ایرانی بود و می‌خواست پیرمرد و دریا را به فارسی بنویسد، شک دارم که آنچه از قلم او برون می‌تراوید بهتر از ترجمه‌ای می‌بود که دریابندری از همان اثر به دست داده است. ترجمه او از کتاب طنزنویس آمریکایی، ویل کاپی، خود از شاهکارهای طنز معاصر فارسی است. این ترجمه، چنان قوی است که بسیاری گمان می‌کردند چنان نویسنده و کتابی اصلاً وجود ندارد و دریابندری این همه را به اصطلاح از خودش درآورده است تا بتواند کتابش را از زیر تیغ سانسور ساواک به سلامت عبور دهد. امروز می‌دانیم که آن کتاب را حقیقتاً نویسنده‌ای به نام ویلیام کاپی نوشته و عنوان اصلی‌اش هم به زبان انگلیسی این است:

The Decline and Fall of Practically Everybody: Great Figures of History Hilariously Humbled

که ترجمه‌اش چیزی شبیه این می‌شود: *زوال و سقوط فی الواقع هر کسی: شخصیت‌های بزرگ تاریخ که به شکل مضحکی ریشخند شده‌اند*. دریابندری با خوش ذوقی تمام ترجمه فارسی‌اش را «چنین کنند بزرگان» نام نهاد. این کتاب به ظاهر ترجمه است؛ اما در حقیقت بازآفرینی متن انگلیسی به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است. در عین حال، لحن نویسنده کاملاً رعایت و در بسیاری از مواضع کتاب، با شیرین‌کاری‌های افسونگرانه دریابندری حتی تقویت هم شده است. دلم می‌خواست فرصتی می‌داشتم و می‌توانستم بخش‌هایی از ترجمه دریابندری را با اصل انگلیسی کتاب مقایسه کنم و نشان دهم که چرا او را در عرصه ترجمه، کیمیاگری بی‌بدیل می‌دانم. متأسفم که فعلاً از چنین فرصت و فسحتی بی‌بهره‌ام. در عوض، به سراغ یکی از ترجمه‌های غیرادبی دریابندری می‌روم و به جای آن که خود درباره آن سخن بگویم، یادداشت‌ها و ملاحظات یکی از بزرگ‌ترین استادان و پژوهشگران قرن بیستم ایران، یعنی زنده‌یاد استاد مجتبی مینوی، را درباره آن ترجمه به آگاهی خوانندگان علاقه‌مند می‌رسانم.

مقدمتاً یادآور می‌شوم که نجف دریابندری، به همراه ایرج افشار و محمدرضا شفیعی کدکنی، تقریباً ۴۶ سال پیش (پاییز ۱۳۵۲) مصاحبه‌ای با مینوی انجام داده که ذیل عنوان «مجتبی مینوی: پژوهشگر ستیهنده»، در کتاب *امروز منتشر شده است*. این مصاحبه و عنوانش در مجموع مبین نگرش تحسین‌آمیز مصاحبه‌کنندگان در قبال مصاحبه‌شونده نامدارشان است و این را هم معلوم می‌کند که دریابندری جوان، ارادت خالصانه‌ای به

مینوی داشته است. عنایت ویژه مینوی در حق دریابندری نیز از آنجا معلوم می‌شود که مجموعه تقریباً کاملی از آثار دریابندری را، که البته تاریخ انتشار آنها مربوط به پیش از وفات مینوی است، می‌توان در کتابخانه مینوی یافت. مینوی، چنان که عادتش بود، مطالبی هم به خط خود در حاشیه این کتاب‌ها نوشته است. از میان آنها، من یکی را، که حواشی مینوی در آن از بقیه بیشتر است، انتخاب می‌کنم و می‌کوشم بر اساس آن تلقی او را از دریابندری جوان و ترجمه‌های او نشان دهم.

کتابی که برگزیده‌ام *عرفان و منطق* نام دارد. این کتاب را نخستین بار شرکت سهامی کتاب‌های جیبی در سال ۱۳۴۹ منتشر کرده است. کتاب، حاوی مجموعه مقالاتی از فیلسوف نامدار قرن بیستم برتراند راسل است که بنا بر «یادداشت مترجم»، «از چند کتاب مختلف فراهم شده است». «*عرفان و منطق* نام یکی از آنها» و «اساسی‌ترین مقاله کتاب» است. پیش از هر چیز، باید بگوییم که این کتاب را دریابندری به دست خود به مینوی تقدیم کرده و در صفحه عنوان با خودکار مشکی چنین نوشته است: «به استاد مجتبی مینوی تقدیم شد. نجف دریابندری؛ تهران — ۴/۱۱/۴۹». مینوی، کتاب را به دقت خوانده و واژه‌ها و عباراتی از آن را تصحیح کرده و یادداشت‌هایی هم در حواشی آن نوشته است. نخست به سراغ ایرادهایی می‌روم که مینوی در ترجمه دریابندری دیده و آنها را اصلاح کرده است. بخشی از این ایرادها البته بسیار جزئی و کم‌اهمیت و بیشتر نماینده دقت و سواس‌گونه مینوی است. مثلاً معتقد است که «گلد» را در نام «گلد استون» باید «گلاذ» نوشت (ص ۳) و البته حق با اوست، چون کاملاً امکان دارد که خواننده آن را «گلد استون» بخواند که نام دیگری است و ربطی به گلاذ استون ندارد. در صفحه ۱۷ مینوی زیر «تساهل متقابل» خط پررنگی کشیده و کنارش علامت گذاشته است، ظاهراً به این دلیل که «تساهل» از باب تفاعل است که مفهوم تقابل هم در آن مستتر است و نیازی به صفت «متقابل» ندارد. در بسیاری از جملات، دریابندری برای فاعل جمع غیر ذی روح، برخلاف سیاق معمول زبان فارسی، به جای فعل مفرد، فعل جمع به کار برده است، مثلاً در این جمله: «این افکار البته خام و متناسب سن جوانی بودند» (ص ۲۴). مینوی در چنین مواردی فعل را تصحیح کرده یا نشانه جمع آن را خط زده است. در صفحه ۳۳ سخن راسل درباره ویتگنشتاین چنین ترجمه شده است: «ویتگنشتاین برای دیدن من به کمبریج آمد. آدم عجیبی بود و تصوراتش به نظرم غریب می‌آمد، به طوری که یک ثلث تمام من نمی‌دانستم این آدم نابغه است یا فقط خل است.» مینوی زیر «ثلث» خط کشیده و در حاشیه توضیح داده است: «مقصود یک

ثلث سال تحصیلی است». این توضیح مخصوصاً امروز، که نظام آموزشی مدارس به کلی فرق کرده و اصطلاح ترم یا نیمسال تحصیلی جای ثلث را گرفته است، بسیار لازم به نظر می‌رسد. از این دست ایرادها و اشکال‌های جزئی، که مواردش هم کم نیست، عجالتاً صرف نظر می‌کنم و به سراغ یادداشت‌های مهم‌تری می‌روم که مینوی در حاشیه ترجمه دریابندری نوشته است.

در صفحه ۵۱، جمله معروفی از هراکلیتوس چنین ترجمه شده است: «زمان کودکی است که شاه و وزیر بازی می‌کند؛ قدرت شاه در دست یک کودک است.» مینوی در حاشیه نوشته است: «آیا این جمله همین بوده یا ارتباطی با بازی کودکان که شاه و وزیربازی باشد داشته؟» در صفحه ۶۴، راسل به مبحث «عقل و شهود» در عرفان پرداخته و بحث خود را، بنا بر ترجمه دریابندری، چنین آغاز کرده است: «از راست و دروغ عالم اهل عرفان من هیچ نمی‌دانم. من قصد انکار این عالم را ندارم، و حتی نمی‌خواهم بگویم بینشی که این عالم را آشکار می‌کند، بینش درستی نیست. آنچه می‌خواهم بگویم — و اینجاست که روش علمی واجب می‌شود — این است که بینش نسنجیده و نیازموده برای احراز حقیقت کافی نیست، هرچند که بسیاری از مهم‌ترین حقایق نخست به این صورت تجلی کرده‌اند.» مینوی در کنار این سطرها نوشته است: «فصل بسیار خوب و متقنی است. راستی مهم است.»

اندکی بعد، در صفحه ۷۶، راسل ظاهراً به این دو بیت مثنوی استشهد کرده است:

هست هشیاری زیاد ماضی ماضی و مستقبلت پرده خدا
آتش اندر زن به هر دو تا به کی پر گره باشی از این هر دو چو نی

اما مینوی، لابد به این دلیل که راسل فارسی نمی‌دانسته و نمی‌توانسته است خودش مستقیماً این ابیات را بخواند و بفهمد و نقل کند، به‌حق در این مورد تردید کرده و در حاشیه پرسیده است: «آیا رسیل خود این استشهد را کرده بوده؟» دو صفحه بعد (ص ۷۸)، با این جمله مغشوش روبرو می‌شویم: «سرمستی توفیق فوری صحیح جهان ضرورت دارد در این میانه فراموش شود. باعث شده است که بسیاری از آن چیزهایی که برای فهم...». مینوی در حاشیه تذکر داده است که «گمان می‌کنم این دو سطر پس و پیش شده باشد» و بعد خودش جمله مذکور را به این صورت اصلاح کرده است: «توفیق فوری جهان باعث شده است که... برای فهم جهان ضرورت دارد الخ (سطرهای ۱۸ و ۱۹ را پس و پیش چیده-اند)». نظر مینوی کاملاً صائب است، چون دریابندری در چاپ بعدی این اشکال را بر

طرف کرده و جمله درست را با یک تغییر جزئی عیناً به همان صورتی آورده است که از مینوی نقل شد.

در صفحه ۸۷ چنین جمله‌ای را می‌خوانیم: «امید ارضای امیال بشری ما — یعنی امید نشان دادن این که جهان فلان خصیصه دلخواه ما را دارد — تا آنجا که به نظر من می‌رسد امیدی نیست که یک فلسفه علمی بتواند کاری برای ارضای آن انجام دهد». اگر عبارات معترضه‌ای را که وسط این جمله آمده است کنار بگذاریم، حاصلش این می‌شود: «امید ارضای امیال... امیدی نیست که فلسفه... کاری برای ارضای آن انجام دهد.» معلوم است که چنین جمله‌ای چقدر ایراد دارد. مینوی حق داشته است که کنار آن بنویسد: «جمله معیوب است». دو صفحه بعد (ص ۸۹)، مینوی کاربرد «بی تفاوت» و «بی تفاوتی» را در جمله‌های ذیل نادرست یافته و همه را به «بی اعتنا» و «بی‌اعتنائی» بدل کرده است: «فقط در همین قرن اخیر بود که علم روانشناسی اخلاقاً بی تفاوت شد؛ و در این زمینه هم بی تفاوتی اخلاقی برای پیشرفت علم ضرورت داشته است. در فلسفه تاکنون بی تفاوتی اخلاقی را کم جسته- اند و کم به دست آورده‌اند». باید گفت که هرچند در این مورد اصولاً حق با مینوی است، لیکن در فارسی امروز کاربرد صفت «بی تفاوت» به معنی «بی‌مبالات» و «بی‌اعتنا» رواج یافته است و مخالفت با آن هم دیگر ضرورتی ندارد.

در صفحه ۱۰۰، مینوی کنار نام «هنری جیمز» این توضیح را افزوده است: «نویسنده آمریکایی که چهل سال عمر خود را در انگلستان گذراند و تبعه انگلیس شد». در صفحه ۱۱۸، دریابندری اصطلاح «انفینی تزیمال‌ها» را به کار برده است بدون آن که هیچ توضیحی درباره‌اش بدهد یا دست کم شکل لاتین کلمه را بیاورد. مینوی زیر آن خط کشیده و معادل «لانهایی‌ها» را برای این اصطلاح پیشنهاد کرده است. در جایی از کتاب (ص ۱۵۳) این جمله آمده است:

من گمان نمی‌کنم که اگر نظریه بالا درست باشد بتوان قطعاً اثبات کرد که ذهن بی جسم نمی‌تواند وجود داشته باشد. مینوی در حاشیه تعبیر بهتر و مفهوم‌تری از همین جمله به دست داده است: «یعنی می‌توان گفت که شاید ذهن بی جسم می‌تواند وجود داشته باشد».

سطر آخر صفحه ۱۸۱ ظاهراً هنگام حروف‌چینی یا صفحه‌بندی افتاده است. مینوی آن را با خط زیبایی که شبیه حروف کتاب است بازنویسی کرده و زیر آن چنین توضیحی آورده است: «تکمیل آن را خود آقای نجف دریابندری توسط تلفن خبر داد».

چنان که آمد، دریابندری کتاب را در چهارم بهمن ۱۳۴۹ به مینوی اهدا کرده و مینوی آن را ظرف حد اکثر یک هفته با دقت خوانده است؛ زیرا در آغاز کتاب تاریخ اتمام مطالعه آن را «دهم بهمن ماه ۴۹» اعلام کرده و نظر خود را درباره موضوع آن به اختصار شرح داده و ضمناً به تأثیر مهمی هم که تقی زاده در بلوغ فکری و اخلاقی او داشته اشاره کرده است: «غالب مردم بلکه عموم مردم گمان می کنند آنچه به عقل خودشان می رسد حقیقت محض است و آنچه عقل ایشان آن را در نمی یابد، حقیقت ندارد. من هم مثل همه مردم همین گمان را داشتم. حالا این گمان را چیزی جز جهل نمی توانم نامید، و این، آن جهلی است که می گویم تقی زاده مرا از آن رهانید. به من فهمانید که در تعقل خود و در آنچه به عقلم می رسد شک داشته باشم و ملاک همه امور، عقل خود را قرار ندهم. تساهل داشته این را قابل قبول بدانم که شاید آنچه به عقل دیگری رسیده است نیز حقیقت داشته باشد، یا بلکه او هم محق باشد که آنچه را به عقل خودش رسیده است حقیقت گمان کند».

در پایان، خوب است به این نکته هم اشاره کنم که مینوی ظاهراً یادداشت‌ها و تصحیحات خود را در باب این کتاب به اطلاع نجف دریابندری نرسانده یا اگر هم رسانده باشد، دریابندری اعتنایی به آنها نکرده است؛ زیرا چاپ دوم کتاب هم که ۳۳ سال بعد منتشر شده است^۱ چندان تفاوتی با چاپ اول آن ندارد و تقریباً همه ایرادهایی که مینوی به این ترجمه گرفته در چاپ‌های بعد نیز دیده می شود.

پی‌نوشت

۱. چاپ دوم کتاب، با کمی تغییر و اصلاح و افزودن دو مقاله دیگر راسل به آن، توسط انتشارات ناهید با همکاری انتشارات علمی و فرهنگی در سال ۱۳۸۲ منتشر شده است.